

مسافران عشق



محمد صادق بابایی

سیم‌های خاردار انتهای معبر را بوسه می‌زنند. سبد سبد گل‌های خاطره آورده‌اند تا خاک، بوی یاس و محمدی، بوی خوش نافله‌های مردانی را که چون شهابی سرخ فام بر تارک بلندی گیتی گذر کردند، فراموش نکند.

راستی آنان در کدامین فصل سبز شکفتند و چنین سرخ روییدند؟ در کدامین نماز عشق سجده بر آسمان می‌بردند؟ و در کدامین صبح طلوع، خورشید را شرمندۀ حضور خود کرده‌اند؟

آنان که مسافر شهر عشق بودند در کدامین شام تیره با نگاه ستارگان پیوند

آتش پر حجم دشمن بر روی سنگرها و خاکریزها سال‌هاست که فرو نشسته. نه سکوت گوش‌خراش خمپاره‌ای و نه انتشار مرگ به وسعت یک منطقه عملیاتی.

دیگر نارنجکی در آغوش بسیجی ۱۳ ساله‌ای نمی‌گنجد و به روی میدان مین و انتهای معبر، تن سوزانی نمی‌ماند. دیگر شب‌ها ندای توسل و کمیل بچه‌ها با نغمۀ سرخ مسلسل‌ها در هم نمی‌آمیزد و دشت نبرد در سکوتی معنی‌دار فرو رفته است.

انتهای کانال نزدیک رمل‌ها چند شقایق رسته. هنوز ملائک گاه‌گذاری اینجا سر می‌زنند؛ به روی رمل‌ها سینه می‌زنند،



وسعت عظیم خود، آبهای خروشان اروند و شلمچه با وسعتی به وسعت عاشورا، خاک بدر و خیبر، سیم‌های خاردار، پوتین پاره پاره میانه میدان مین، سنگ‌فرش‌ها و نخل‌های بی‌سر خونین شهر، کنار سرو قدیمی کوچه مردی به روی ویلچر، کنار روستایی دورافتاده گوشه گورستان قبر یک شهید، میان دیوارهای کاه‌گلی روی طاقچه عکس یک شهید، به روی تخت آسایشگاه قامت یک سپیدار، لبخند «برادر بسیجی» در خیبر و مجنون، تمثال گرد و غبار گرفته شهید در گلزار شهدای شهر، پدر پیر و مادر خمیده و نابینا از شدت گریه و انتظار برای یوسف گم شده، و بالاخره پدران و مادران چشم انتظار فرزندان در بند پس از حدود دو دهه و... همه و همه به شما پاسخ خواهند گفت.

خوردند و چرخ را در مدار عظیم گردش خود به بازی گرفتند؟

آنان رویش را در کدامین مکتب آموختند و در کدامین معبد زانو زدند و در کدامین وادی بار یافتند؟ فلق را با آنان چه نسبت است؟ و شفق را که جامه سرخ بر تن کرده چطور؟

آنان در وسعت کدامین هستی زاده شدند که مرگ را چنین به سخره گرفتند؟ گویی هنوز پیکرهای پاکشان به روی دست هزار هزار فرشته به سوی آسمان تشییع می‌شود. آیا می‌دانید که آنان را چه وعده داده شد که آن‌گونه بی‌مهابا می‌تاختند؟ مگر چیزی برایشان شیرین‌تر از شهادت معنی داشت؟ چه شد که بزرگ‌ترین آرزوی‌شان طلب دعای شهادت از امام بود؟ راستی که بودند آنان؟

می‌خواهی بدانی؟ فکه و طلایه با